

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال ششم، شماره بیست و سوم، پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۲۰-۱۰۱

حکمت‌های تعلیمی مشترک در شعر رودکی و سعدی

دکتر سید محمدرضا ابن‌الرسول* - فهیمه مارانی**

چکیده

بررسی و مطالعه نظام‌مند ویژگی‌های شعری نویسنده، شاعر و هنرمند از جمله راه‌های دقیق و علمی است که ما را به دنیای آن‌ها نزدیک می‌کند. رودکی، پدر شعر کهن فارسی و بزرگ‌ترین شاعر دوره سامانی است. با این که از اشعار بی‌شمار او کمتر از هزار بیت به ما رسیده اما همین مقدار شعر باقی مانده نشان می‌دهد شعر او گنجینه‌ای از اندیشه، فکر، پند و حکمت است. شیخ اجل سعدی شیرازی نیز با زبانی بسیار برجسته، سخنان خود را به مضامین حکیمانه می‌آراید. نگارندگان این نوشتار به بررسی اجمالی اندیشه‌های حکیمانه مشترک این دو شاعر بزرگ در محورهای ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن حال، ناگزیری از مرگ، مکافات عمل و... پرداخته‌اند. از این رو مبحث اصلی نوشتار حاضر، مضامین حکمی مشترک رودکی و سعدی است که به رغم وجود نمونه‌های قابل توجه، گویا تاکنون مغفول واقع شده است.

* استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان Ibnorrasool@Yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان Marani.f.87@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۳/۴/۷

تاریخ وصول ۹۲/۱۲/۱۱

واژه‌های کلیدی

سعدی، رودکی، مضامین حکمی و تعلیمی، ادبیات تطبیقی

۱- مقدمه

آدم الشعراء، ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی (حدود ۳۲۹ - ۵۲۵هـ)، نخستین شاعر سترگ و پرآوازه شعر فارسی و اندیشه و تفکر بسیاری از شعر شاعران و ادیبان ایران را که تقریباً همه پس از او ظهور کردند، به گونه‌ای تکرار ناپذیر متأثر ساخت.

«در باب تأثیر زبان و بیان رودکی و تداوم مضامین شعری وی در شعر شاعران پس از او، سخن بسیار رفته است. برخی ادب‌پژوهان معاصر، مضامین اشعار رودکی را در شعر گروه کثیری از شاعران از جمله سعدی، سنایی، سوزنی، کسائی، رشید و طواط، دقیقی، عنصری، فرخی، فردوسی، ابوشکور بلخی، قطران، امیر معزی و عطار یافته‌اند» (نفیسی، ۱۳۱۰: ۲/ ۶۲۹-۶۲۳).

«افصح المتکلمین ابو محمد مشرف الدین مصلح بن عبدالله بن مشرف سعدی در شیراز ولادت یافت و چنان که در غزلیات خود اشاره می‌کند از خاندان سعدی انصاری بود که همه قبیله او از عالمان دین بودند و او هم شاید به پایمردی عالمی ابوالفرج نام از علمای خاندان سعدی شیرازی مهاجر به شام، از بغداد رهسپار دمشق شده و در آنجا به کسب فضیلت پرداخته باشد» (محیط طباطبایی، ۱۳۵۷: ۳۲۱).

تحصیلات پیگیر و توقف طولانی در بلاد عرب و سیر و سیاحت در عراق و حجاز و شام و روم (آسیای صغیر) از سویی و شیفتگی و اعجاب سعدی نسبت به استادان و راهنمایان و شیوخ خویش از سوی دیگر، چنان در شخصیت او مؤثر افتاد که آثار آن تا پایان عمر با او همراه بود.

«از آنجا که ماهیت بشر در همه جای جهان و در تمام ادوار و ازمنه ثابت بوده است،

می‌توان مشابهت افکار و اشتراک مضامین را در واقع مبین وحدت نیازهای بشر و همسانی معضلات و معماهای آدمی و تشابه مسائل و دشواری‌های دیروز و امروز او در این جا و آن‌جا گیتی دانست» (دامادی، ۱۳۷۹: ۱۵).

«نباید فراموش کنیم که همه شاعران انسانند و دارای اندیشه و احساس؛ هم در خویشتن خویش، هم نوعان و طبیعت می‌نگرند و تأمل می‌کنند و هم با ایشان کنش و واکنش احساسی دارند و شعرشان حاصل همین ملاحظات و عواطف است که بر زبانشان جاری می‌شود. بدین رو، هیچ‌جا شگفتی نیست که تأملات و تذوقات چند و چندین کس، همگون درآید و این همان است که با نام توارد از آن یاد می‌شود» (ابن‌الرسول، ۱۳۸۶: ۲).

«رودکی در همه مضامین شعری رایج روزگار خود طبع‌آزمایی کرده است. از جمله می‌توان به مرثی، مهاجات، غزلیات، خمریات، تشبیهات، امثال و معارف و حکم اشاره کرد که به جرأت می‌توان گفت که از تمامی این مضامین سربلند بیرون آمده است» (رادفر، ۱۳۸۶: ۱۳).

رودکی یکه‌تاز شعری است که در شعر خویش افکار حکیمانه و اندرز به جا گذاشته‌اند. بیشتر قطعاتی که از وی مانده، اشعار رزین در حکم و معارف دارد و وی در میان شعرای پارسی زبان بدین صفت مخصوص و ممتاز است، چنان‌که ناصر خسرو قبادیانی شاعر و حکیم معروف قرن پنجم اشارت به این معنی کرده است و می‌گوید: اشعار پند و زهد بسی گفته است این تیره چشم شاعر روشن بین و یکی از شاعران معاصر رودکی در مرثیت او سروده است:

رودکی رفت و ماند حکمت او می بریزد، نریزد از وی بوی
و همین نکته سبب شده است مؤلفان متأخر او را «حکیم» لقب دهند. (ر.ک. رودکی،

(۱۱:۱۳۹۱)

با وجود این که بسیاری از سروده‌های محکم و استوار و در عین حال پر معنی رودکی از بین رفته است اما همین مقدار شعر باقی مانده نشان می‌دهد که شعر او گنجینه‌ای از اندیشه، فکر، پند، حکمت، عشق و زیبایی است و اولین نمونه‌های حکمت و پند و اندرز و اخلاق را در اشعار او می‌توان دید. «سعدی شیرازی شاعر قرن هفتم نیز بزرگ‌ترین شاعر اخلاقی و اجتماعی ادب فارسی است که به نوعی بسیار برجسته و بارز سخنان خود را به وعظ و اندرز می‌آراید. او نه تنها در گلستان بلکه در بوستان و قصایدش مسایل اخلاقی را با نظم و تحت عناوین مختلف و با ایراد مثال و حکایات دلنشین مطرح می‌کند و در این راه بیشتر از هر شاعر اقبال و توفیق می‌یابد» (قندیل، ۱۳۶۹: ۸۴-۸۰).

توجه سعدی به انتقال حکمت‌ها و تجربه‌هایی که خود طی سالیان آموخته و اندوخته است و آراستن آن‌ها به زیورهای لفظ و معنی و پیراستن سخن از واژگان و جمله‌های دیرآشنا و ناسودمند، از او سبکی متفاوت و مؤثر به نمایش گذاشته است. «سعدی فرزانه‌ای روانشناس است که داروی تلخ نصیحت به شهد ظرافت برآمخته تا نازک‌طبعان و نازنینان جهان هم از گفتارش ملول نشوند. این است که دانایان سخن سعدی را زبده حکمت و خلاصه معرفت و گلستانش را چون بوستان و بوستانش را چون گلستان، جان‌پرور می‌شمارند» (سعدی، ۱۳۸۱: ۵).

۲- اهمیت پژوهش

گرچه رودکی، متعلق به دوره سبک خراسانی و شعر سعدی در زمره سبک عراقی است لیکن وجوه شباهت بسیار میان این دو چهره شاخص شعر فارسی، امکان نوعی بررسی و مقایسه را فراهم آورده است. بی‌شک در ساحت اندیشه و فکر و گرایش‌ها و مشرب‌های فکری و فلسفی، مشابهت‌های بسیاری میان این دو شاعر می‌توان یافت.

خردگرایی، علم‌گرایی، تأکید بر خوی نیک و نام نیک، انسان‌گرایی، انسان دوستی و رویکردهای فکری مشابه دیگری در ذهن و زبان هر دو شاعر دیده می‌شود. علت انتخاب سعدی و رودکی از میان مشاهیر شعر و ادب پارسی برای این بررسی، جایگاه والای این دو در طرح مضامین حکمی است. به طوری که مضامین حکیمانه پربسامد، یکی از مهم‌ترین عوامل نشر و گسترش شعر آنهاست. این امثال و حکم چنان در رشته‌های زیبای شعر و قالب‌های دلپسند نثر انتظام یافته است که خواننده را مجذوب خود می‌کند.

۳- پیشینه تحقیق

درباره هر یک از دو شخصیت رودکی و سعدی و آثار ایشان، تا به حال کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده و در هر کدام از این آثار ویژگی‌های شعری آن‌ها و یا مضامین مشترک هر یک از این دو شاعر با یکی از شعرای دیگر بررسی شده است. از جمله می‌توان به این مقالات اشاره نمود:

۱- علیمحمدی، علی. (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی مضامین حکیمانه در آثار متنبی و سعدی، کتاب ماه ادبیات، ش ۲۷: ۸۷-۸۳.

۲- مشتاق‌مهر، رحمان. (۱۳۹۰). مضامین عاطفی و حکمت‌آمیز در شعر رودکی و خیام، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ش ۱۶: ۱۷۴-۱۵۱.

۳- مدیرشانه‌چی، محسن. (۱۳۸۹). رودکی و خیام همانندی‌های فکری و شعری دو سراینده حکیم، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ش ۲۷، ۸۲-۶۷.

از آنجا که این جستار به طور خاص به نمایاندن نمونه‌های هم‌سخنی دو شاعر بزرگ یاد شده در زمینه مضامین حکمی می‌پردازد، در نوع خود ظاهراً مشابهی ندارد. اگرچه ممکن است در نگاه نخست، مقاله حاضر نوعی گردآوری به نظر رسد اما باید

توجه داشت اشراف نسبی به آثار هر دو شاعر و استحضار مضامین و تعابیر دیگر به هنگام مطالعه آثار هر یک، به مقاله صبغه‌ای پژوهشی می‌بخشد.

در نگاهی کلی به اشعار سعدی و رودکی به موارد زیادی از مضامین حکمی برخوردیم اما از آن جا که یادکرد همسان‌گویی‌های دو شاعر از حوصله یک مقاله فراتر است، به برخی نمونه‌ها بسنده کردیم. برای روشن شدن موضوع بحث، ابتدا مفهوم حکمت را بیان می‌کنیم. «حکمت عبارت موجزی است که بیانگر تجربه‌ای از تجارب زندگی یا اندوخته و آموخته‌ای از زندگی باشد و معمولاً هدف آن موعظه و پند است. حکمت، عصاره و جوهره اندیشه متفکران و نتیجه تجارب آنان است» (عسکری، ۱۳۸۷: ۲).

۴- تشابه مضمون

۴-۱- تأثیر همنشین

زینهار از قرین بد زینهار وقتا ربنا عذاب النار
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۱۰)

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را
شنیدستی که گاوی در علفزار بیالاید همه گاوان ده را
(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۲)

یکی آلوده‌ای باشد که شهری را بیالاید چو از گاوان یکی باشد که گاوان را کند ریخن
(رودکی، ۱۳۹۰: ۳۹)

توصیه بزرگان در کتاب‌های ادب و حکمت در باب دوستی، پیوسته این است که از دوستی با نادان و شرور بپرهیز و با نیکان و دانایان دوستی کن زیرا دوستی با نادان، پشیمانی به بار آرد و همنشینی با دانا و نیک‌کردار، موجب کامیابی و سرافرازی می‌شود. سعدی انسان را از همنشین بد برحذر می‌دارد و معتقد است همنشینی با نیکان چنان

تأثیری دارد که ممکن است سرشت آدمی را تغییر دهد. وی در بیت اول بیان می‌دارد که اگر مرد خوبی زن بد داشته باشد، این دنیا برای آن مرد، با دوزخ فرقی ندارد لذا از خداوند امان می‌خواهد که ما را از آتش این دوزخ (زن بد) دور بدار! به فراوانی دیده می‌شود که یک گروه اجتماعی به سبب خطای یک یا چند عضو، آسیب کلی می‌بیند. رودکی بیش از هزار سال پیش بدین نکته پرداخته و سعدی نیز سه قرن پس از رودکی، همین مضمون را به کار گرفته و گفته است:

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد
نه که را منزلت مانند نه مه را
اما سعدی روشن نکرده است که منظورش از «شنیدستی» یعنی آیا این «مثل» را شنیده ای یا این که شعر رودکی شهرت یافته و به مثل بدل شده بوده و از شدت وضوح برای مخاطب، سعدی نیازی به ذکر منبع ندیده است؟

۴-۲- ناپایداری دنیا

آنچه دیدی بر قرار خود نماند
و آنچه بینی هم نماند برقرار
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۶۴)

جهان همیشه چنین است و گرد گردان است
همیشه تا بود آیین گرد گردان بود
(رودکی، ۱۳۹۰: ۲۲)

بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود
(همان، ۱۳۹۰: ۲۳)

«جهان به ظاهر ثابت و بی‌تغییر و هموار است ولی چون گرد و گردان است در حال دگرگونی است. در نتیجه گردش او تازه‌ها کهنه می‌شوند و از فرسایش کهنه‌ها، موجودات تازه در عرصه عالم ظاهر می‌شوند» (نفیسی، ۱۳۳۷: ۴۹۱). به یک گردش او مهم به دولت و قدرت می‌رسند و در گردش دیگر از اوج قدرت به حضيض مذلت و ناکامی می‌افتند. پس وقتی چنین است به کار جهان اعتمادی نیست و خوشی‌ها و

ناخوشی‌های آن را نباید به چیزی شمرد و بدان شاد یا اندوهگین شد. سعدی و رودکی مانند بسیاری از شاعران دیگر این مضمون را در شعر خود به کار بسته‌اند اما بیان رودکی در ناپایداری دنیا از سعدی فصیح‌تر می‌نماید. هرچند در بیان سعدی خبری از واژگان غریب رودکی نیست.

۳-۴- غنیمت شمردن حال

سعدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲۸)

ز آمده شادمان بیاید بود وز گذشته نکرد بایید یاد
(رودکی، ۱۳۹۰: ۱۷)

«هم در شعر رودکی و هم در شعر سعدی، همانندی ژرفی در عرصه جهان‌بینی و نگاه فلسفی به روزگار سرسخت و گیتی ناهموار دیده می‌شود. از نگاه دو سراینده حکیم، رویاروی چنین جهانی دو رویکرد متصور است: غمگساری و اشک و حسرت و حرمان و تلاش بی‌اثر و تضییع عمر گذران یا بی‌اعتنایی به آن با شادمانی و شادخواری. پند دو شاعر، روی آوردن به رویکرد دوم است» (مدیرشانه‌چی، ۱۳۸۹: ۷۹).

۴-۴- ناگزیری از مرگ

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷)

مهران جهان همه مردند مرگ را سر همه فرو کردند
از هزاران هزار نعمت و جاه نه به آخر به جز کفن بردند
(رودکی، ۱۳۹۰: ۲۱)

در اینجا باز کلام رودکی بیش و کم اندرزگونه است. نهایت عالم و نصیب آدم از آن جز کفنی بیش نیست و مرگ آدمیان و از آن میان، مهان و صاحبان جاه و مال، گواه و

نشانه‌ای از آن است. رودکی می‌کوشد دیگران را از فریفتگی و دل‌بستگی به دنیا و عمر کوتاه بازدارد و آن‌ها را به نیکوکاری و بهره‌مندی خردمندانه از مواهب زندگی و داد و دهش ترغیب کند. سعدی نیز در نگاه هستی‌شناسانه خود از این مضمون یاد می‌کند.

۴-۵- برابری انسان‌ها هنگام مرگ

ای پادشه شهر، چو وقت فرا رسد تو نیز با گدای محلت برابری
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۹۰)

ابله و فرزانه را فرجام خاک جایگاه هر دو اندر یک مفاک
(رودکی، ۱۳۹۰: ۸۵)

برابری انسان‌ها هنگام مرگ، یکی از مضامین حکمی مشترک سعدی و رودکی است. ناهمانندی‌ها عاریه‌ای و اعتباری هستند و ارزش وجودی انسان‌ها یکسان و برابر است و این برابری هنگام مرگ به خوبی نمایان می‌شود. چنان‌که روشن است، مضمون این ابیات با بیت‌ی از معلقه طرفة بن العبد بسیار قرابت دارد:

أرى قَبْرَ نَحَّامٍ بَخِيلٍ بِمَالِهِ كَقَبْرِ غَوِيٍّ فِي الْبَطَالَةِ مُفْسِدٍ
(الزوزنی، ۱۳۸۲: ۶۲)

۴-۶- مکافات عمل

به جز کشته خویشتن ندروی چو دشنام گویی دعا نشنوی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۵۵)

نکو گفت مزدور با آن خدیش مکن بد به کس گر نخواهی به خویش
(رودکی، ۱۳۹۰: ۸۵)

این یک قانون کلی است که عمل خوب، پاداش خوب دارد و عمل بد، پاداش بد و کسی که این نکته عمیق و بدیهی را دریابد، می‌فهمد پاسخ کردارهایش لحظه به لحظه به او می‌رسد. بسیاری از شاعران از جمله سعدی و رودکی نیز این قانون را مورد توجه

قرار داده و به زیبایی به بیان آن پرداخته‌اند. آنان، هم اصل کلی بازتاب عمل و هم بازتاب کار بد و خوب را در اشعار و عبارات و تمثیلات خود ذکر کرده‌اند.

۴-۷- زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد

سخن تا نگویی بر آن دست هست چو گفته شود یابد او بر تو دست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۵۵)

سخن تا نگویی توانیش گفت ولی گفته را باز نتوان نهفت
(همان: ۴۵۵)

سخنی در نهان نباید گفت که به هر انجمن نشاید گفت
(همان: ۲۷۴)

سخندان پرورده پیر کهن بیندیشد آنگه بگوید سخن
(همان: ۱۲)

بس که بر گفته پشیمان بوده‌ام بس که بر ناگفته شادان بوده‌ام
(رودکی، ۱۳۹۰: ۸۷)

زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه که را زبان نه به بند است پای در بند است
(همان: ۱۶)

«سخن در بند توست تا آن را نگفته باشی و چون گفתי تو در بند آنی. پس زیانت را نگه دار چنان که طلا و نقره خود را نگه می‌داری زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد یا نعمتی را جلب کند» (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱).

در جهان‌بینی سعدی ارزش خاموشی از سخن بیشتر است. رودکی نیز از زبان زمانه پند و اندرز می‌دهد که خشم در آدمی خرد را زایل می‌سازد. چون خشم، انسان را فرا گیرد دیگر زبان به فرمان نیست و در اختیار نمی‌ماند و چون زبان را بند خرد رها گردد، پای در بند آید.

در طیف معنایی این مضمون، ترجیح سکوت بر سخن گفتن و این که هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد هم می‌گنجد. به همین روی بر شمار شواهد افزوده‌ایم.

۴-۸- دو بینش ناهمگون

مرا بوسه گفتا به تصحیف ده که درویش را توشه از بوسه به
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۶۸)

سخن شیرین از زُفت نیارد بر بز به بچ‌بچ بر هرگز نشود فربه
(رودکی، ۱۳۹۰: ۶۲)

۴-۹- ناهمگونی عاشق پیر و معشوق جوان

«زن جوان را تیری به پهلو نشیند بهتر که پیری» (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۳۰).

به باز کریزی بمانم همی اگر کبک بگریزد از من رواست
(همان: ۷۱)

یار تو زیر خاک مور و مگس چشم بگشا ببین کنون پیداست
آن که زلفین و گیسویت پیراست گرچه دینار یا درمش بهاست
چون تو را دید زردگونه شده سرد گردد دلش نه ناپیناست
(همان: ۱۵)

عشق در این جا از نگاه رودکی و سعدی چیزی است بالاتر و فراتر از رنگ و جلوه‌های ظاهری.

۴-۱۰- سنگ، بر در بسته می‌آید

گر در همه شهر یک سر نیست است در پای کسی رود که درویش تر است
با این همه راستی که میزان دارد میلش طرفی بود که آن بیشتر است
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۱۹)

گر درم داری گزند آرد به دین بفکن او را گرم و درویشی گزین
(رودکی، ۱۳۹۰: ۹۳)

۴-۱۱- بی‌خبری معشوق از حال عاشق

شب فراق که داند که تا سحر چند است مگر کسی که به زندان هجر در بند است

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۵۶)

درازنای شب از چشم دردمندان پرس تو قدر آب چه دانی که بر لب جویی

(همان: ۹۳۷)

خفته خبر ندارد سر در کنار جانان کاین شب دراز باشد در چشم پاسبانان

(همان: ۸۲۴)

لیلی صفتان ز حال ما بی‌خبرند مجنون داند که حال مجنون چون است

(رودکی، ۱۳۹۰: ۱۰۸)

در نظر سعدی تا کسی سختی‌ها را تحمل نکند، به سرّ عشق پی نخواهد برد. تنها، همدرد عاشقان و کسانی که چون عاشقان شب‌های دراز را بیدار مانده‌اند، راز عشق و سرّ ضمیر سوختگان عشق را می‌فهمند. رودکی نیز اعتقاد دارد درد هجر دردی است جانگداز و سپس به معشوق هجران نکشیده می‌گوید کسی که طعم فراق را نچشیده و داغ جدایی ندیده است، نمی‌تواند آن را بفهمد.

۴-۱۲- حکمت و رحمت همزادند

خدا گر بیندد ز حکمت دری ز رحمت گشاید در دیگری

(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۶۶)

درست و راست کند این مثل خدای ورا اگر بیست یکی در، هزار در بگشاد

(رودکی، ۱۳۹۰: ۱۷)

۴-۱۳- فواید خاموشی

دو چیز طیره عقل است دم فروبستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی

اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی

(سعدی، ۱۳۸۵: ۹)

گزند خامش بودن به جایگاه سخن برابر آید با گفتن ساکام
(رودکی، ۱۳۹۰: ۵۹)

اگر انسان موقعی که باید سخن بگوید، لب از سخن فرو بندد و زمانی که باید سکوت اختیار کند، لب به سخن گشاید، نشانه سبکی عقل است. مقصود این است که انسان عاقل زبان خود را پیش از مشورت کردن و اندیشیدن به سخن نمی‌گشاید ولی احمق قبل از این که فکر و اندیشه کند سخن می‌گوید. همان‌گونه که سعدی می‌گوید، دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی. در آرمانشهر سعدی، سنجیده‌گویی دارای قدر و منزلت است. اصولاً سخن سنجیده سخنی است که از سر اندیشه برآید و سبب ارجمندی متکلم گردد.

حضرت علی (ع) درباره جایگاه سخن و سکوت می‌فرمایند: آنجا که باید سخن درست گفت، در خاموشی خیری نیست چنان‌که در سخن ناآگاهانه نیز خیری نخواهد بود: «لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ» (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۸۲).

۴-۱۴- وفا در برابر جفای دوست

مرا به هیچ بدادی و من هنوز برآم
که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۸۶)

گرچه نامردم است، مهر و وفاش
نشود هیچ ازین دلم یرگس
(رودکی، ۱۳۹۰: ۳۰)

دوگانه جفا و وفا مضمونی است که شاعران در معنی آن، ابیات بسیار آورده‌اند. معشوق، سنگدلانه عاشق بینوا را انکار می‌کند و نادیده می‌گیرد و عاشق در دام افتاده جز وفا، گریزی فراروی خود نمی‌بیند. این نگاه اسطوره‌ای به عشق، یعنی بیان جور معشوق و شکایت از او و در عین حال ابراز وفاداری به او را سعدی و رودکی به زیبایی توصیف کرده‌اند و وفا را سرنوشت محتوم عاشق می‌شمرند.

۴-۱۵- پای بندی عیال

- ای گرفتار و پای بند عیال دگر آسودگی مبند خیال
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۱۲)
- غم فرزند و نان و جامه و قوت باز دارد ز سیر در ملکوت
(همان: ۱۱۲)
- عیال نه، زن و فرزند نه، مؤونت نه از این همه تنم آسوده بود و آسان بود
(رودکی، ۱۳۹۰: ۲۴)

سیر در ملکوت، نیازمند دلی فارغ از نان است، کسی که بعد از چند ساعت کار روزانه، با دلی فراخ و فکری آرام بنشیند و به قول قدما، سیر در انفس کند. مسئولیت و غم تأمین معاش خانواده نیز بیان حکیمانه‌ای است که سعدی و رودکی در این باب نمونه آورده‌اند اما سعدی این مضمون را نیکوتر بیان کرده است.

۴-۱۶- بی اعتباری دنیا و نهی از دل سپردن به آن

- دل ای رفیق در این کاروانسرای مبند که خانه ساختن آیین کاروانی نیست
(سعدی، ۱۳۸۵: ۹۴۸)
- به سرای سپنج مهمان را دل نهادن همیشگی نه رواست
(رودکی، ۱۳۹۰: ۱۵)
- مهر مفکن برین سرای سپنج کاین جهان، پاک، بازی و نیرنج
(همان: ۵۴)

بی اعتبار بودن دنیا و اعتماد نداشتن به آن از مضامینی است که از دیرباز در شعر فارسی وجود داشته است. «در نگاه رودکی، عالم بی اعتبار، خواب و خیالی بیش نیست، هیچ چیز در آن در جای خود نیست. ناهماهنگی یا ناهمواری و ناخوشایندی همراه است و شاعر هشدارگونه بی اعتمادی به چنین جهان بی اعتباری را اندرز و انذار می دهد» (مدیرشانه چی، ۱۳۸۹: ۷۵). مفهوم تلخ مرگ در منظومه فکری رودکی جایگاه

مشخصی دارد. رودکی بارها به این امر پرداخته است اما هر بار، پندی و اندرزی را در میان نهاده است. او با بیان مرگ می‌خواهد شیوه بهتر زیستن را به دیگران بیاموزد. مرگ را یادآوری می‌کند نه به سبب آن‌که از مرگ می‌ترسد بلکه می‌خواهد هشدار دهد که زندگی را در دام حرص و آز می‌فکنید که این سرای سپنج دل نهادن را نمی‌ارزد. همین مضمون را سعدی نیز به تکرار و تأکید بیان می‌کند.

۴-۱۷- رهبری ناشایستگان

راستی کردند و فرمودند مردان خدای ای فقیه! اول نصیحت گوی نفس خویش را
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲۹)

هر که را رهبر زغن باشد گذر او به مرغزن باشد
(رودکی، ۱۳۹۰: ۷۵)

این ابیات هشدار می‌دهد که کسانی که می‌خواهند در طریقی از زندگی الگویی برای خود انتخاب کنند. گاهی یک تشخیص یا انتخاب خطا می‌تواند انسان را به بیراهه کشاند. بسا کسانی که انسان در نیک بودنشان تردیدی نمی‌کند اما چون به میدان عمل در آیند، عیارشان آشکار شود و آدمی از اعتماد بدان‌ها زیان بسیار ببیند. رودکی باور دارد که رهبر با صفات کلاغ نمی‌تواند جامعه را به سوی باغ و گلستان رهبری کند بلکه آن را به تباهی می‌کشاند.

البته رودکی پیش‌تاز پردازش این مضمون نیست. در ادب عربی مثلی است مشهور:

إذا كان الغراب دليل قوم فبشّرهم سبيل الهالكين
(دهخدا، ۱۳۸۵: ۱/۹۳)

که گویی رودکی آن را به فارسی برگردانیده است.

۴-۱۸- جاودانگی نام نیکو

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۵۹)

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار
(همان: ۹۶۴)

ای عاشق دلداده بدین جای سپنجی همچون شَمَنی شیفته بر صورت فرخار
(رودکی، ۱۳۹۰: ۲۶)

میل به جاودانگی در سرشت بشر به صورت خدادادی نهفته است و یکی از بارزترین مصادیق آن نام نیکو از خود بر جای نهادن است. آدمی همواره برای جاودانه زیستن و نام نیکو از خود گذاشتن می‌کوشد.

۴-۱۹- عدالت و امنیت

به روزگار همایون خسرو عادل که گرگ و میش به توفیق او هم آوازند
(سعدی، ۱۳۸۵: ۱۰۷۳)

ز عدل توست به هم، باز و صَعوه را پرواز ز حکم توست شب و روز را به هم پیوند
(رودکی، ۱۳۹۰: ۲۱)

تمجید از عدالت و ایمنی‌گستری در ستایش حاکمان، اگر گزاره خیری هم نباشد، نوعی انشاست که آنان را به این کار ترغیب می‌کند و از سستی در آن باز می‌دارد. شاعران عرب هم این مضمون را در سخن خود نیکو بیان کرده‌اند. متنبی امنیت‌گستری ممدوح را می‌ستاید و می‌گوید:

فَلَوْ طُرِحَتْ قُلُوبُ الْعَشِقِ فِيهَا لَمَا خَافَتْ مِنَ الْخَدَقِ الْجِسَانِ
(برقوی، ۱۴۰۷: ۳۹۴/۴)

امنیت، آن‌چنان قلمرو تو را فراگرفته که اگر دل‌های عاشقان را در آن بیفکنند، از تیرِ چشمان زیبای دلبران نخواهد ترسید. این مضمون در حقیقت شاهان را تشویق کرده است تا گام‌هایی در جهت شکوفایی علم، فرهنگ و عدالت بردارند. به نظر می‌رسد تحقق عدالت، باید در درجه اول از

حاکمان جامعه شروع شود تا به همه اقشار سرایت کند.

۴-۲۰- در نوامیدی بسی امید است

پس از دشواری آسانی است ناچار ولیکن آدمی را صبر باید

(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۹۱)

کار چون بسته شود بگشاید و ز پس هر غم طرب افزاید

(رودکی، ۱۳۹۰: ۶۷)

نوامیدی حتی اگر مبنای معقول و مقبولی داشته باشد سبب می‌شود آدمی در نخستین گام‌های پیمودن تپه‌ها و صخره‌های زندگی درماند و افسرده و پژمرده گوشه انزوا گزیند. به همین روی شاعران با اقتفای سخن حق «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح، ۶) یأس و ناامیدی را نکوهش می‌کنند و دشواری‌ها را ناپایدار جلوه می‌دهند.

با نگاهی تطبیقی به این همانندی‌ها در اندیشه و شعر این دو سراینده نامور، همچنان سخن رودکی را با تشبیهات و آرایه‌هایی در توضیح مضمون خود و کلام سعدی را نیز در رشته‌های شعر و قالب‌های نثر، زیبا و دلپسند می‌یابیم.

بسامد چشم‌گیر اشعار حکمی و پندآموز رودکی، گواه آن است که او همراه با احساس زیبایی‌های زندگی و التذاز از آن‌ها و تلاش برای جلب رضایت ممدوحان و مخاطبان‌ش، دغدغه‌های مهم‌تری نیز داشته است و همین دل‌مشغولی‌هاست که او را در صف شاعران حکیم می‌نشانند. «همچنین سعدی با این که حکمت را در برخی از اهداف ثانویه مثل عتاب و هجا به کار برده اما هدف اصلی‌اش از حکمت، همان پند و موعظه است و در بوستان و گلستان اثری از به کارگیری حکمت با هدف مدح، فخر، هجا و رثا وجود ندارد» (علیمحمدی، ۱۳۸۸، ۸۶).

شعر رودکی و نیز سعدی به این دلیل که هر دو شادی‌گرا، برون‌گرا و طبیعت‌گرایند و هر دو ابیات بسیاری در زمینه پند و اندرز و عبرت گرفتن از جهان پیرامون دارند و

نیز هم از آن روی که هر دو تحت تأثیر تجربه‌های حسی خود قرار داشته و به ساده‌ترین صورت این تجارب را در قالب روابط معنی‌دار به مخاطبان خویش عرضه کرده‌اند، قابل بررسی و مقایسه است.

- مهم‌ترین و پربسامدترین مضامین حکیمانه مشترک دو شاعر

از میان مضامین حکمی مورد بررسی در شعر دو شاعر، «تأثیر همنشین» در شعر سعدی و «ناهمگونی عاشق پیر و معشوق جوان» در شعر رودکی بیش‌ترین بسامد را داشته‌اند که برای مضمون اول ۱۳ و برای مضمون دوم ۴ شاهد یافت شد. از آنجا که یادکرد همسان‌گویی‌های دو شاعر از حوصله یک مقاله فراتر است، به ذکر برخی ابیات بسنده کرده‌ایم. برخی مضامین دیگر مانند مکافات عمل، فواید خاموشی، ناگزیری از مرگ، بی‌اعتباری دنیا و... کم‌ترین بسامد را در شعر هر دو شاعر داشته است.

نتیجه

- مضمون‌های حکمی مشترک و مشابه در شعر سعدی و رودکی حاکی از توجه هر دو شاعر به ادبیات تعلیمی است.
- مضامین حکیمانه پربسامد در اشعار سعدی و رودکی یکی از مهم‌ترین عوامل نشر و گسترش شعر آنهاست.
- برخی اندیشه‌های حکیمانه مشترک این دو شاعر بزرگ عبارت است از: ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن حال، ناگزیری از مرگ، مکافات عمل و فواید خاموشی.
- هرچند رودکی در نگرش حکیمانه به هستی و خلق برخی مضامین حکمت‌آمیز بر سعدی فضل تقدم دارد ولی سعدی این مضامین را - دست کم برای مردمان روزگار ما - با زبانی روان‌تر و دلنشین‌تر عرضه کرده است. واژگان غریب در شعر رودکی سبب

شده است برخی ابیات حکمت‌آموز وی این توفیق را نیابد که در شمار امثال و حکم رایج در زبان فارسی قرار گیرد.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه (۱۳۸۳). ترجمه محمد دشتی، قم: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
- ۳- ابن الرسول، سیدمحمدرضا، (۱۳۸۶)، مولوی و متنبی، فرهنگ، ش ۶۴-۶۳: ۶۰-۱.
- ۴- برقوقی، عبدالرحمن. (۱۴۰۷). شرح دیوان المتنبی، بیروت: دار الكتاب العربي.
- ۵- دامادی، محمد. (۱۳۷۹). مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۵). امثال و حکم، تهران: امیرکبیر.
- ۷- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). کتابشناسی آثار رودکی، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۸- رودکی، جعفر بن محمد. (۱۳۹۰). دیوان، به کوشش جعفر شعار، تهران: قطره.
- ۹- ----- (۱۳۹۱). دیوان، به کوشش قادر رستم، تهران: مؤسسه فرهنگی اکو.
- ۱۰- الزوزنی. (۱۹۶۳). شرح المعلقات السبع، بیروت: دار صادر.
- ۱۱- سعدی شیرازی، مصلح الدین. (۱۳۸۵). کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس.
- ۱۲- ----- (۱۳۸۱). گلستان سعدی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مروی.

- ۱۳- عسکری، صادق. (۱۳۸۷). *الحکمه بین المتنبی و السعدی*، سمنان: دانشگاه سمنان.
- ۱۴- علیمحمدی، علی. (۱۳۸۸). *بررسی تطبیقی مضامین حکیمانه در آثار متنبی و سعدی*، کتاب ماه ادبیات، ش ۲۷: ۸۷-۸۳.
- ۱۵- قنذیل، اسعاد عبدالهادی. (۱۳۶۹). *فنون شعر فارسی*، ترجمه فاطمه سوهان فکر، تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان.
- ۱۶- محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۵۷). *مولوی و سعدی*، مجموعه گفتارهایی درباره چند تن از رجال ادب و تاریخ ایران، تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.
- ۱۷- مدیرشانه چی، محسن. (۱۳۸۹). *رودکی و خیام*، همانندی‌های فکری و شعری دو سراینده حکیم، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، ش ۲۷: ۸۲-۶۷.
- ۱۸- نفیسی، سعید. (۱۳۱۰). *احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی*، سمرقندی، تهران: کتابخانه ترقی.

